

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

آلان مامئیف - (Alan Mamiyev)

برگردان از: ا. م. شیری

۲۱ نومبر ۲۰۱۳

برای من تصور آن دشوار است، که یک انسان بیکار وقتی که گرسنه است و کار شایسته برای خود پیدا نمی کند، چگونه می تواند از «آزادیهای شخصی» بهره مند باشد. آزادیهای واقعی فقط در آنجا که استثمار لغو گردیده، در جایی که فرد بر فرد ستم نمی کند، در جایی که بیکاری و فقر وجود ندارد، در جایی که انسان نگران از دست دادن کار، مسکن و نان خود در فردای روزگار نیست، می تواند وجود داشته باشد. وجود آزادیهای شخصی واقعی، نه کاغذی و هر نوع دیگر، فقط در چنین جامعه ای امکان پذیر است^(۱).

ی. ستالین

انقلاب اکتوبر! ستالین. نوسازی - کودتای لیبرالی

در طول ۲۰ سال اخیر نفرین گذشته خود، به بهتر روال زندگی تبدیل گشته و ما به طور کلی، یک کشور صاحب مجموعه عظیم حقارتها هستیم. و این مجموعه را هم سالهای سال است، که به ما تحمیل می کنند. ما را به اظهار ندامت از آن وامی دارند، که پدران ما در سال ۱۹۱۷ بورژوازی را ساقط کردند. ما را مجبور می کنند به خاطر آن که فاشیسم را در سال ۱۹۴۵ در هم کوبیدیم، اظهار پشیمانی بکنیم، به خاطر اتحاد شوروی و ستالین شرمسار باشیم. ما باید به خاطر گناهان زیادی که مرتکب نشده ایم خجالت بکشیم. همه اینها را به این دلیل به ما تحمیل می کنند، که حقارت را به اذهان ما، به عنوان یک خلق حقنه کنند. روح ما را، روح خلق پیروز را در هم بشکنند. و اگر ما از این باتلاق مجموعه حقارتهای ملی بیرون نیائیم، هیچوقت به ابرقدرت تبدیل نخواهیم شد. موضوع نوشتار حاضر هم همین است.

نویسنده محترم بیجا می پندارد که این وضع فقط خاص کشور و مردم آنهاست. شاید هم از اوضاع حقارت آمیز عمومی به خوبی آگاه است و می داند که نه تنها در همین ایران و افغانستان ما، حتی در سراسر جهان، سرمایه داری امپریالیستی در همین مدت مورد بحث مقاله، انسان را از انسانیت محروم ساخته، حقارت و پستی را، لعن و نفرین گذشته را تحت عناوین عوامفریبانه «نواندیشی» و «مدرنیسم» به «ارزش» تبدیل نموده و به اغلب احزاب، سازمانها، گروهها و افراد عدالتخواه دیروزی چنان تلقین کرده، که آنها نه فقط به این «ارزشهای» نحس نولیبرالی افتخار می

کنند، حتی در قبال پذیرش چنین «ارزشها»، مزد گزاف و امکانات گسترده ای هم از محافل معین امپریالیستی- صهیونیستی دریافت می دارند. لزومی به نام بردن از این گروهها، دستجات یا افراد حقیر نیست. چرا که: اولاً، شمار آنها یکی- دو تا نیست. ثانیاً، «حرف را بینداز زمین، صاحبش برمی دارد»^(۶).

بسیاری از افراد کم دانش، انقلاب اکتوبر را کودتا می نامند. لازم می دانم تفاوت کودتا با انقلاب را توضیح دهم. **انقلاب، یعنی مبارزه طبقاتی در حرکت رو به پیش تاریخی، هنگامی که طبقه جدید تاریخی طبقه کهنه ناسازگار با نیاز زمان را برمی اندازد.** چنین طبقه ای در انقلاب کبیر فرانسه، بورژوازی بود، که دنیای فئودالی را برافکند و آتش تاریخی تازه ای را برافروخت. کارگران و دهقانان ستمدیده وظیفه چنین طبقه را در روسیه به انجام رساندند. حزب بلشویک هم به عنوان پیشاهنگ طبقه کارگر بود. انقلابها، یعنی مبارزه طبقاتی، بدین شکل اتفاق می افتند. اما **کودتا، یعنی تسویه حسابهای داخلی و با این مفهوم، نوسازی یک کودتای تپیک بود.** آن را به جرأت می توان یکی از اولین انقلابات نارنجی نامید. زمانی که هیچ مبارزه طبقاتی در جریان نیست و فقط کشمکش برای قدرت در داخل طبقه حاکم، در میان نخبگان رهبری جاری است.

یک افسانه دیگر این است که، گویا بلشویکها پادشاه بزرگ ما را ساقط کردند. بلشویکها او را سرنگون نکردند، پادشاه خودش تاج و تخت و قدرت خدادادی خود را در نتیجه انقلاب فبروری و زیر فشار اطرافیان تحویل داد. اما از دید من، پادشاه منصرف از تاج و تخت، به خلق خود خیانت کرد. من به این باور دارم. لیبرالهای آن زمان، بورژوازی روسیه به رهبری کرنسکی به قدرت رسیدند. در مدت چند ماه حاکمیت آنها، روسیه عملاً از پا در آمد، ارتش دچار هرج و مرج شد، نهادهای دولتی از کار افتادند. اما آقایان، به جای حل مشکلات موجود در کشور، به کارهایی سرگرم بودند که همواره «آقایان» مشغول می شوند: نزاع با همکدبگر. تا ماه اکتوبر در سراسر کشور هرج و مرج حکمرانی می کرد و کشور هر چه بیشتر به خاک افتاد. در این زمان بود که جمله مشهور «دیروز زود بود، فردا دیر است»، بر زبان لنین جاری شد. **بلشویکها روسیه را نجات دادند، کشور به خاک افتاده را به بهای تلاشهای دهشتناک و خونین بر پا داشتند،** ارتش را از صفر سازمان دادند، بر اشغالگران و باندهای مختلف غلبه کردند. آنها آتش تاریخی تازه ای را برافروختند و فرهنگ جدیدی آوردند. **آنها موفق شدند آرزوی دیرین خلق، عدالت را برقرار سازند.** این واقعیت را مایاکوفسکی بسیار دقیق بیان کرد: «... و من، همچون بهار بشریت، زاده کار و مبارزه، برای میهنم، برای کشورم می خوانم!»!

بهار بشریت، اصطلاح بسیار دقیقی است. دقیقاً در بهار، بلشویکها طرح تاریخی نو در انداختند، طرح توسعه کشور و بیرون کشیدن آن از وضعیت فاجعه بار بیسوادی و عقب ماندگی تکنولوژیک را به به همراه خود آوردند. اول این که آنها برنامه الکتروفیکاسیون سراسر کشور و تشکیل کمیسیون دولتی الکتروفیکاسیون را محقق ساختند. مبارزه جدی با بیسوادی و ولگردی را آغاز نمودند. با تمام قواء، علوم را از نو ساختند. به طور کلی، آنها با حل مشکلات خلق مشغول شدند، نه با پر کردن جیبهای خود، خودیها و خویشاوندان خود. نه با خرید قایقها برای خود و خارج کردن ثروتهای سرقتی به مناطق پیرامونی.

یک فرق بزرگ دیگر بین انقلابیون و با آنها که دست به کودتا می زنند، عشق است. عشق به مردم، عشقی که انقلابیون حاضراند جان خود را در راه آن فدا کنند. انقلابیون حقیقی، برای روشن کردن راه خلق با قلب خویش، همچون دانه که آن را از قفسه سینه بیرون می کشند. به عنوان مثال، جملاتی از انقلابی نامدار، ارنستو چه گوارا نقل می کنم: «**قدرت عظیم عشق، انقلابی واقعی را به حرکت درمی آورد.** تصور آن غیرممکن است، که **انقلابی واقعی چنین احساسی نداشته باشد.**» اما آنها که دست به کودتا می زنند، به کسی غیر از خودشان عشق نمی ورزند. چنین نخبگانی، فقط برای خود کودتا می کنند. آنها ساتراپها **[مقامات]** را تنها برای این برکنار می کنند، که جای آنها را

بگیرند. این البته بدان معنی نیست که بلشویکها فقط آرمانگرایان بودند، نه، آنها انسانهای بسیار عملگرا بودند و نیروی محرک آنها در وهله نخست، آرمانهای والایشان بود.

دیگر این که بلشویکها را به خونریزی متهم می کنند. لازم است به این جماعت یادآوری کنم، که در زمان انقلاب کبیر فرانسه شمار عظیمی از جمعیت کشته شدند. جالب است که هیچ کس آن را نفرین نمی کند و حتی روز تسخیر باستیل را روز جشن ملی نامگذاری کرده اند. برای این که مردم تاریخشان را با همه دشواریها و تناقضات و حتی با خونریزیهای عریض می دارند. چرا که بزرگداشت تاریخ و احترام به پیشینیان خود، در هر جامعه سالم یک امر قانونمند است.

انقلابات همیشه به این دلیل ساده با خونریزی توأمند، که مبارزه طبقاتی در جریان است و مبارزه نیز همواره دو طرف غالب و مغلوب داشته و خواهد داشت. گاردهای سفید روده‌های خون روان کردند. جا دارد بلشویک بزرگ، لازو را که آنها زنده- زنده قطعه - قطعه کردند و در آتشدان لوکوتیو بخار سوزاندند، به یادها بیاورم. هم سفیدها و هم سرخها مسؤول خونهای جنگهای داخلی هستند. اما همه سنگدلی سفیدها برای این که روح تاریخ همسویشان نبود، هیچ کمکی به آنها نکرد و همچنین به این دلیل ساده هیچ کمکی به آنها نکرد، که در مقطع زمانی تلاقی گذشته و آینده، همواره آینده پیروز است. سفیدها خواهان توقف در گذشته بودند ولی برگشت به گذشته ممکن نیست و دوره تازه فرارسیده بود. چرخ تاریخ به عقب نمی چرخد و گر نه جهان به باتلاق تبدیل می شود. البته، بسیار علاقه مندم که انقلاب روی ندهد، اما چگونه؟ تاریخ به طور کلی زنجیره انقلابات، رویدادهای اجتماعی، معنوی، علمی و غیره بوده است. تعالیم مسیح هم انقلاب بود، انقلاب معنوی.

اما سپس چه اتفاق افتاد؟ سپس صنعتی کردن کشور تحقق یافت، بیسوادی لغو گردید، علوم بازسازی شد، کشوری ساخته شد که در آن از استثمار اثری نماند. جنگ روی داد، دهشتناکترین جنگ در تاریخ بشر. این فقط یک جنگ معمولی نبود، جنگ بین بهار سیاه فاشیسم و بهار سرخ کمونیسم بود! ما با المان نجنگیدیم، ما با قوای متحد قاره اروپا جنگیدیم که قصد جان جمهوری جوان شوراها را کرده بود. این جنگ بین نیروهای طرفدار حفظ بردگی عمومی و نیروی پرچمدار آرمانهای عدالتخواهانه بود. ما پیروز شدیم، پدران ما کمر ارتش پرآوازه ویرمخت ارتش المان فاشیست و دیگر کشورهای متحد آن را شکستند! ما به این دلیل پیروز شدیم، که حزب بلشویکها به بسیج و اتحاد خلقها در این نبرد موفق شد. صرفنظر از این که چه کسی اکنون ستالین را لعن می کند، اما بدون او پیروزی ممکن نبود. اکنون این گفته به مد روز تبدیل شده، که خود خلق بدون ستالین پیروز گردید. از این آقایان باید پرسید، آیا خلق فرانسه بدون ناپلئون می توانست به پیروزی دست یابد؟ آیا مغولها می توانستند بدون چنگیزخان پیروز شوند؟ در تاریخ چنین اتفاقی نیفتاده، به عکس، همواره کسی، رهبری، سرکرده ای بوده که خلق را به سوی غلبه رهبری کرده و در نبرد ما ستالین بود. به همین سبب هم باید او را بزرگ داشت.

اینک، صحبت از سرکوب و دیگر خشونت‌های آن دوره به موضوع روز تبدیل شده است. سرکوبها وحشتناک بودند، ولی آنها اولاً، تحمیلی بودند، و ثانیاً، رقم واقعی هیچ قربانی با دهها میلیون نفر سولژنیستی ندارد. اما همان چند صد هزار نفر تیرباران شده هم بسیار زیاد است. نمی خواهم در باره کسانی که پاکسازی نخبگان و ارتش را در آستانه جنگ واقعیت بخشیدند، به داوری بنشینم. اما من این را می دانم، که میانگین سالانه مرگ و میر ناشی از الکل، مواد مخدر و جنگهای جنائی از ابتدای سالهای ۹۰، یک میلیون نفر بوده و این واقعیت است. با این وصف، باید دید چه کسی خلق خود را کشت. ستالین یا نوسازان. به عقیده من، هیچ فرقی بین اعدام انسان و معتاد کردن او به هروئین وجود ندارد. هم این و هم آن به یک اندازه وحشتناک هستند. اما در اینجا یک امای دیگر هم هست و آن این که، سرکوبهای

دوره ستالین به توسعه تاریخی کشور، و پاکسازی نخبگان و ارتش، به پیروزی بزرگ در جنگ انجامید. ولی به تحلیل بردن و معتاد کردن جمعیت به جایی غیر از کاهش جمعیتی سالانه به طور متوسط یک میلیون نفر نرسید.

این نیز یک واقعیت انکار ناپذیر است، که امپریالیستهای اروپا و آمریکا، به خصوص، پس از آن که ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا با سفارش مافیای مواد مخدر، افغانستان را اشغال و ولایت کوزوو را از صربستان جدا کردند، موانع قانونی را از سر راه فروش و استعمال مواد مخدر در اغلب کشورهای اروپا و آمریکا برداشتند، مواد مخدر را، از جمله به واسطه اداره مبارزه با مواد مخدر آمریکا به اولین و بزرگترین خطر برای بشریت تمام جهان تبدیل کرده اند (به نشانی های زیر رجوع کنید)^(۳). مثلاً در جمهوریهای منشعب از اتحاد شوروی و در همه کشورهای اروپای شرقی، حتی در عراق تا سال ۲۰۰۳ و لیبیا تا اواسط سال ۲۰۱۱، نه مواد مخدر پیدا می شد و نه معتادان به آنها. اما امروز شمار آنها در مجموع این کشورها، طبق آمارهای رسمی، سر به دهها میلیون نفر می زند. روسیه با پنج و نیم میلیون نفر معتاد در این زمینه پیشتاز است، احتمال می رود رقم واقعی معتادان بسیار بیشتر از ارقام رسمی باشد. در سایر کشورها هم وضع بهتر از این نیست. توجه داشته باشیم که طبق گزارشات رسمی، کشت مواد مخدر در افغانستان در سال ۲۰۱۳، نسبت به سال ۲۰۱۲، پنجاه درصد افزایش یافته و یا در ایران اگر میزان مواد مخدر کشف شده تا انقلاب بهمن ۱۳۵۵، با گرم و حداکثر با چند صد گرم اعلام می شد، امروز نه با کیلو، بلکه، با تن و بعضاً با چندین تن اعلام می شود. به طوری که مسأله اعتیاد و فحشاء به یکی از خطرناکترین معضلات جامعه ایران تبدیل شده است. اگر به این واقعیت زشت، واقعیت استفاده از ورزش به منظور تحمیق نسل جوان نیالوده به مواد مخدر و انحراف اذهان آنها از مسائل و معضلات اجتماعی و همچنین تولید گسترده مواد خوراکی تغییر ژن داده شده، نوشیدنی های خطرناک برای سلامتی انسان مثل کوکاکولا و پیسی کولا، شایع سازی میکروبیها و ویروسهای آزمایشگاهی و داروها کشنده را اضافه کنیم، تصویر کاملی از اوضاع تکانهنده بشریت جهان در چند ده سال آینده به دست می آید.

دوره قهرمانانه تاریخ، با مرگ ستالین به پایان رسید، اتفاق افتاد آنچه که اولین بلشویکها پیش بینی کرده بودند. این قول را به عاریت می گیرم، که «حزب جدا از توده ها در بهترین حالت، در جنگ نابرابر به هلاکت می رسد. اما در بدترین حالت؟ شما حدس بزنید! تسلیم می شود و به اسارت تن در می دهد؟ نه، در نبردهای سیاسی اسیر نمی گیرند. در بدترین حالت، به منافع طبقه پدید آورنده خودش خیانت خواهد کرد». کادر رهبری حزب و خدمات امنیتی پیر می شوند، اما دوباره متولد می شوند. آیا چنین اتفاق افتاد؟ رهبران حزب درک می کردند، که آنها فقط خدمتگزاران خلقتند و پس از بازنشستگی، در حکم مشاوران معمولی بازنشستگان انجام وظیفه خواهند کرد. اما فرزندان آنها از حق وراثت والدین و امکانات آنها برخوردار خواهند شد. روحیه مال پرستی در اذهان آنها ریشه دوانید. این را آنها درک می کردند. آنها متوجه شدند، تا زمانی که اتحاد شوروی به موجودیت خود ادامه می دهد، نمی توانند ثروتهای ملی را تصاحب نمایند. و این کرم هم مثل خوره به جان نظام شورائی افتاد. **بخشی از نخبگان جدید شوروی ما، تصمیم گرفتند از رفقاء به آقایان تبدیل شوند.** از قضاء، نوسازی این نخبگان تولد یافته شوروی را که همراه غرب به توطئه علیه اتحاد شوروی مشغول بودند، متشکل کرد. چرا آنها چنین کردند، نمی دانم. اما، آنها نه تنها از خلق روی برگرداندند، حتا از آن منتفر هم شدند. یکی از نخبگان دوره پس از ستالین به درستی در باره خروسچف گفت: «او می گوید، از روستا خارج شده، اما هیچ گاه به شهر نرسید».

باز هم در تأیید این نکته، که این موضوع فقط خاص جمهوریهای پسا شوروی نیست، لازم به ذکر است که: اگر چه لغو القاب و عناوین، کلمات خطاب و تعارفات، حتی فحاشی های فنودالی- بورژوائی، یکی دیگر از دستاوردهای گرامی نظام شورائی بود، ولی، حاکمیت سرمایه و مداحان آن، امروز چنان وضعیت زشتی به وجود آورده اند که کمتر همفکرانی پیدا می شوند که در مناسبات بین خود، کلمه خطاب دلنشین رفیق را به کار ببرند. همچنین حرص مال

پرستی را چنان رواج داده، که حتی رهبر یکی از جریانهای مهاجر، ثروتمند شدن در اتحاد شوروی را صراحتاً بی چشم انداز خواند.

اصلاح طلبان- نوسازان پس از آن که به قدرت رسیدند، قبل از هر کاری ارتش و کمیته امنیت ملی را از بیم آن که افسران صادق و متعهد به دفاع از میهن شوروی متوجه خیانت آنها به کشور بشوند و آنها را از قدرت خلع نمایند، متلاشی کردند. پس از آن، همه صنایع را به طور نظام مند نابود کردند. نظام بهداشت و تندرستی، آموزشی و علوم آکادمیک را از بین بردند، فرهنگ مصرفی بی ارزش امریکائی را جایگزین فرهنگ عالی اتحاد شوروی کردند. غرب برای حصول اطمینان از تخریب ارتش، سیستم دفاعی و امنیتی به وسیله نوسازان اصلاح طلب، یک جوان المانی را با هواپیمای ورزشی در میدان سرخ مسکو فرود آورد^(۴). همچنین آقایان اصلاح طلب چنان شرایط ناهنجاری در نظام علمی اتحاد شوروی به وجود آوردند که در همان سالهای اول «نوسازی»، هفت هزار نفر از پانزده هزار نفر کارمند علمی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان محل کار خود را «داوطلبانه» ترک کردند.

به طور کلی، هر چیزی را که جزو دستاوردهای اتحاد شوروی به حساب می آمد، از بین بردند. اتحاد ناگسستگی را گسستند و هر آنچه را که با زحمت همه کشور ساخته شده بود، به غرب منتقل کردند. خلق را به چنین جهنم اجتماعی انداختند تا فقط به فکر نان خشک و بقای ساده خود باشد. ۵-۷ درصد جمعیت از نعمات نوسازی بهره بردند و بقیه فقط باختند. اما از انقلاب اکتوبر به عکس، کمتر از ۱۰ درصد جمعیت، عمدتاً اشراف آسیب دید و بقیه ۹۰ درصد، از جهنم اجتماعی بیرون آمدند و به جایگاه شهروندان برابرحقوق میهن خود ارتقاء یافتند.

تاریخ مضحکه است و شوخی پسند. ایگور گایدار^۱، نوه آرکادی گایدار، فرمانده نامدار سرخ و قهرمان جنگهای داخلی، مرد اصلی نابودی اتحاد شوروی بود. او، نمونه عینی تولد دو باره است. نوه، به آملی که پدر بزرگش در راه آن خونها ریخته بود، خیانت کرد. به باور نویسنده و واقعاً هم اگر مرد اصلی تجزیه اتحاد شوروی نوه یک قهرمان ملی پیشاپیش باند مافیائی گوربچوف- یلتسین- یاکوولئیوف در جلو صحنه تجزیه اتحاد شوروی بود، اما در پشت صحنه خیل انبوه دشمنان عدالت اجتماعی، عمدتاً یهودی تبار، یا به مفهوم دقیقتر اعضای باندهای صهیونیستی (در حدود بیش از ۸۰ درصد)، مانند آناتولی چوبایس (معاون اول نخست وزیر سابق و رئیس شرکت برق و انرژی روسیه از ابتدای تأسیس تا کنون)، باریس نمتسوف، ناتان شارانسکی، الکساندر بووین، گنادی بوربولیس (چهره اصلی در امضای قرارداد کودتائی بلاژسکی)، ولادیمیر گوسینسکی، آلک دریاسک، گالینا استاروویتووا، باریس برزوفسکی، میخائیل خادارکوفسکی، ژمان آبراموویچ، آلکسی میللر (رئیس گازپروم روسیه از ابتدای تأسیس تا کنون)، یوسف کابزون (خواننده)، یلنا بونر (همسر دوم و مصلحتی آندری ساخاروف و رابط او با محافل صهیونیستی)، لئونید یاکوبوویچ، والریا نوادورسکایا و بسیاری دیگر فعالیت می کردند. پس از ختم دوره حقارت آمیز یلتسین، برخی از اینها با دهها میلیارد دالر پول سرقتی به غرب و اسرائیل گریختند، بعضی ها دستگیر و زندانی شدند و تعدادی نیز هنوز اهرمهای کلیدی روسیه را در دست دارند. من شخصا آرزو نمی کنم یک نوه خائن به پدر بزرگم باشم. برای این که اگر ما اتحاد شوروی را فراموش کنیم، در واقع اجازه داده ایم به تاریخ ما تف کنند، به میلیونها انسانی که با خون خود آن را ساختند و از آن دفاع کردند، خیانت کرده ایم. به همین دلیل، اتحاد شوروی را میهن خود و کشور بزرگ می دانم و تجزیه آن را خیانت عظیم می شمارم. و اطمینان دارم، که اگر روسیه سایه این شیخ ۲۰ ساله را از بالای سر خود دور نکند، و ابرقدرت سابق را باز نسازد، به راحتی از نقشه جهان پاک خواهد شد.

توضیحات

(۱)- متن مأخوذ از کتیبه روی پورتره مربوط به مقاله.

(۲)- همه کلمات، عبارات، اسامی و پاراگرافهای داخل || از مترجم است.

(۳) و (۴) - نشانی ها:

<http://www.hafteh.de/?p=40129>

[http://www.ayenda.org/Zakhire%20Kokaiien%20USA\(E.Shiri\).pdf](http://www.ayenda.org/Zakhire%20Kokaiien%20USA(E.Shiri).pdf)

<http://eb1384.wordpress.com/2012/08/15/>

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2013/01/121221_an_magazine_german_pilot_ussr.shtml

<http://stalingrad-info.ru/oktyabrskaya-revolyuetsiya-stalin-perestroyka-liberalnyiy-perevorot/#more-7051>

۲۹ آبان - عقرب ۱۳۹۲